

مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز  
دوره هشتم، شماره اول و دوم پائیز ۱۳۷۱ و بهار ۱۳۷۲

## بابی در ریشه شناسی واژگان زبان فارسی

دکتر محمود طاووسی

دانشگاه شیراز

### خلاصه

در بیشتر زبانهای دنیا، انواع فرهنگ ها و واژه نامه های معتبر در ریشه شناسی وجود دارد که متخصص و یا پژوهشگر با مراجعه به آنها به هویت هر واژه پی می برد و دیرینه و سیر تحول و تطور آن را می شناسد. نیز اگر واژه از زبانی دیگر اخذ شده است از آن آگاه می شود. متأسفانه تاکنون برای زبان فارسی چنین فرهنگی تهیه نشده است و آنچه راهم که افرادی چون بارتلمه آلمانی و هورن و هویسمان انجام داده اند، هر چند در حد خود کاری مهم و بدیع است و لیکن برای همه ایرانی زبانان نه تنها ناکافی که حتی غیر قابل استفاده نیز می باشد.

در مقاله حاضر سعی بر آن بوده تا با ارائه 'چند واژه' معمولی زبان فارسی، خواننده را به گذشته آنها و نحوه 'ساختمان و چگونگی تطور و تحول این واژگان آشنا سازد و اهمیت آگاهی به دیرینه شناسی واژگان فارسی را یادآور شود.

ده واژه بریزن، چمن، بادبیزن (بیزن)، هاون، پرویزن، روزن، نهبن، میهن و انجمن، که همگی ساختی یکسان دارند و از ترکیب ماده مضارع با پسوند اسم ساز «ان» ساخته شده اند، در این نوشتار مورد بررسی قرار گرفته اند و این

جستاری است. که باید در تدوین فرهنگ ریشه شناسانه زبان فارسی برای هر واژه صورت پذیرد.

### مقدمه

ریشه شناسی واژگان هر زبان از روزگاران کهن مورد توجه و عنایت زبانشناسان و علاقمندان به تاریخ و سرگذشت زبانها بوده است. شناخت ریشه و اصل واژگان و چگونگی تطور آنها، کار مایه ای اساسی در مباحث زبانشناسی تاریخی و تحول زبانها از جهات نحوی، معنایی، و صوتی است و در بازسازی زبانهای اولیه از لوازم می باشد.

در بسیاری از زبانهای مهم دنیا فرهنگ های ریشه شناسی گوناگون بوسیله محققان و زیاندانان فراهم شده است. بسیاری از فرهنگ های همگانی نیز، آگاهی های مربوط به اصل، اشتقاق و ریشه واژگان را در خود دارند. در زبان فارسی هنوز به این امر بسیار مهم توجه لازم مبذول نگردیده و جای این گونه فرهنگها خالی است. از سویی، در زبان فارسی واژه های بسیاری دیده می شود که بسیط می نمایند در حالیکه اگر به دیرینه آنها مراجعه شود معلوم می گردد که مشتق اند و از دو یا چند عامل درست شده اند. در این مقاله، ما به ساخت یک دسته از این نامها نظر می اندازیم، و هدف این است که توجه زبانشناسان و فرهنگ نویسان را به آنها جلب نمایم.

### ۱- نگاهی به مقوله 'نام در برخی دستورهای فارسی'

برخی از دستور نویسان زبان فارسی نام را از جهت ساختار به دو گونه ساده و مرکب بخش کرده اند. در تعریف نام ساده آورده اند که: «اسم گاهی دارای یک جزء است و نمی توان آن را به دو بخش یا بیشتر تقسیم کرد.»<sup>۱</sup> و در متمم سخن و توضیح بیشتر گفته اند «... در اصل، از دو بخش یا بیشتر ترکیب نشده است، در این صورت آن را ساده یا بسیط گویند...»<sup>۲</sup>

برای گونه مرکب نیز اقسامی قایل شده و تا ۱۴ نوع از آن را بر شمرده اند. نوع ۱۱ و ۱۲ آن را، اسامی متشکل از «اسم و پسوند، یا صفت و پسوند یا پیشوند» دانسته و نمونه های زیر را برای آنها ارایه داده اند: ۱۱- از صفت و پسوند: خوبی، گرما، زردک، هفته، هشتی. ۱۲- اسم و

پسوند (یا پیشوند): لاله زار، سنگلاخ، روزك، گوشه، وردست.<sup>۳</sup>

با این تعاریف، دیگر نامها چون: دوزخ، بهشت و... را باید جزو اسامی ساده شمرد. از سویی نیز نام را «از لحاظ بودن یا نبودن بن فعل در ساخت آن دو گونه» بر شمرده اند: مشتق و جامد. و نوشته اند: «مشتق اسمی را گویند که با بن ماضی یا مضارع فعل ساخته شود... ناله، گفتار، دانش و...»<sup>۴</sup> با این تعریف نیز، واژه هایی چون: برزن، انجمن، بریزن، بیزن، چمن، هاون و... جزو اسامی جامد قرار می گیرند که در زبان فارسی امروز نیز چنین است. اما اگر به دیرینه زبان فارسی توجه شود و این گونه واژه ها بررسی گردند معلوم می شود که این دسته واژگان نیز ریشه فعلی دارند و در حقیقت در دوران های پیشین مشتق بوده اند که بررسی تطور این مقوله از واژگان بدون توجه به ریشه آنها میسر نیست.

بحثی که در این نوشته می کنیم در باره 'گروهی ازین نامهاست که از بن مضارع فعل با یک پسوند ساخته شده اند که در هیچیک از دستور زبانهای امروز فارسی به آنها اشاره و پرداخته نشده است. در زیر تعدادی ازین گونه واژه ها را که شکل های یکسان دارند (واژگان قافیه ای) بررسی می کنیم و سپس به نتیجه گیری و چگونگی ساخت آنها در روزگاران کهن می پردازیم.

## ۲- چند نمونه ازین واژگان

### ۲۰۱- بریجن / بریزن

بریجن: «تنوری باشد که در آن کماج و نان سنگک پزند» ← بریزن. بریزن: «به فتح اول به معنی بریجن است که تنور کماج پزی باشد»<sup>۵</sup>

شادروان دکتر معین در حاشیه برهان قاطع با توجه به نوشته های گیگر و کوهن<sup>۶</sup> چنین آورده است: «بریجن، پهلوی brējan- ایرانی باستان braiz\* (پختن، برشتن).» با توجه به درستی این مطلب و آگاهی بر این که واژه از بن مضارع پهلوی brēz یا brež ساخته شده است و ما، در فارسی آن را در واژه مرکب نغود بریز (کسی که نخود و دیگر آجیل ها را بو می دهد و برشته می کند) داریم و از بن ماضی آن هم که امروزه در زبان فارسی متداول است و کاربرد دارد واژه 'برشته (سنج: نان برشته و...) را داریم که شکل اسم مفعول واژه است و در پهلوی bristag است (مصدر آن نیز bristan است). ریشه فعلی این واژه در سانسکریت bhrajati در bhryyati

در گویش های ایرانی، کردی: birzandin و brāztin، beristin، افغانی: wṛit. و خسی: waresam. ساریکلی: wirzam. <sup>۷</sup> بنابراین، واژه مورد بحث ساخته شده از بن مضارع brēj / brēz به اضافه 'پسوند نام ساز an -

## ۲.۲- چمن

«چمن: بر وزن سمن به معنی باغ و بستان و گلزار باشد و زمین سبز و خرم را نیز گویند و صحن باغ و خیابان و بلندبهای اطراف زمینی که در میان آن چیزی کاشته باشند.»<sup>۸</sup> دکتر معین که معمولاً در حاشیه برهان قاطع توضیحات ریشه شناسانه در باره 'واژه ها را ارایه می دهد، در باره' این واژه تنها به شکل های گویشی آن پرداخته و از ساختار آن سخنی به میان نیاورده است. دیگر فرهنگها نیز در توضیح این واژه و طرز ساخت آن هیچ اظهار نظری نکرده اند. در حالیکه این واژه را نیز می توان از نوع نامهای مشتق ساخته شده از بن مضارع چم، cam (امر: بچم، مصدر جعلی چمیدن به معنی: «راه رفتن به ناز، خرامیدن...»)<sup>۹</sup> دانست و به نظر می رسد که حافظ شیوه ساخت این واژه را می دانسته و با آگاهی تمام آن را در کنار چمان، که اسم فاعل یا صفت فاعلی از همان بن مضارع چم است در غزل زیر به کار برده است:

سرو چمان من چرا میل چمن نمی کند

همدم گل نمی شود، یاد سمن نمی کند<sup>۱۰</sup>

که واژه چمن نیز ساخته شده است از ماده مضارع چم به اضافه پسوند اسم ساز an -

## ۲.۳- بیزن — بباد بیزن

بیزن در اسم آلت مرکب بادبیزن / باد بزن. این واژه در فرهنگهای معتبر فارسی به تنهایی نیامده است، اما ترکیب ساخته شده از بن مضارع بیز را در: مشک بیز در این شعر مولانا می بینیم که:

روز در میان دروغین می گریز

تا شود دردت مصیب و مشک بیز<sup>۱۱</sup>

بن ماضی آن، بیخت، و مصدرش، بیختن، صورت پهلوی آن، مضارع vēz / bēz و ماضی bīxt، مصدر: bīxtan. واژه 'بیزنده در فرهنگ فارسی معین آمده است: «بیزنده (اسم

فاعل بیختن) کسی که چیزی را غربال کند. ۱۲. و بادبیزن در فرهنگ تاریخی فارسی ۱۳ چنین آمده است: «بادبیزن، آنچه از برگ درخت خرما، یا، نی و غیر آن سازند و بدان بادزند، بادبیزن، مروحه». و در همین اثر با استناد به متون کهن افزوده شده «ترمز شهری است خرم و بر لب رود جیحون افتاده و او را قهنلزی است بر لب رود و این شهر بارگه ختلان و چغانیان است و از وی صابون نیک و بوی ریای سبز و بادبیزن خیزد. ۱۴»

چنانکه ملاحظه می شود، در فرهنگ های معتبر فارسی همواره «باء» بر سر جزء دوم ترکیب وجود دارد و شکل بادبیزن و بادزنه که در برخی فرهنگها، مانند فرهنگ جهانگیری، آمده است بکلی نادرست می باشد. ۱۵ در فرهنگ فارسی نیز صورتهای: بیزنده، بیزیدن آمده ۱۶ و در گویشهای کنونی ایران نیز صورت ترکیب یافته آن با اسمی دیگر چون: ōrbīz (آردبیز) به معنی غربال ۱۷ دیده می شود.

با این توضیحات، بیزن در ترکیب بادبیزن نیز از ماده 'مضارع bēz به اضافه پسوند نام ساز an - ساخته شده است.

#### ۲۰۴- هاون

«هاون: ظرفی که در آن ادویه، تخمهای گیاهان و غیره را با دسته ای در آن کوبند. ۱۸»  
این واژه، در پهلوی hāvan و در اوستایی -hāvana می باشد که از ریشه فعلی hu / hav به معنی: فشردن، شیره گرفتن، عصاره کشیدن ۱۹، ساخته شده است و مصدر جعلی آن نیز در فارسی نو huñidan است. ۲۰ که hav یا hu ریشه فعلی واژه اوستایی است و همان است که در واژه مورد بحث ما با پسوند نام ساز an - هاون را ساخته است.

#### ۲۰۵- سوزن

سوزن: «میله کوچک فلزی و نوک تیز که ته سوراخی دارد و آن در دوختن پارچه و جز آن به کار می رود» دوزنه ← دوزینه. ۲۱ این واژه نیز در پهلوی: sūzan پازند: sūzan و سانسکریت از: -sūci و sūci از ریشه saoc به معنی سوختن، می باشد. ۲۲  
واژه های سوز، سوزش، سوزان و... از بن مضارع و سوخته، سوختن و... از بن ماضی آن: (سوخت) ساخته شده است و بدین ساز، سوزن نیز از بن مضارع sōz به اضافه پسوند

نام ساز an - ساخته شده است.

### ۲۰۶- پرویزن

پرویزن: «بر وزن گردیدن، آلتی باشد که بدان آرد و شکر و ادویه حاره' گرفته و امثال آن [را] بیزند ← پر وزن. «پرویزن بر وزن صف شکن، مخفف پرویزن باشد که آرد بیز است و هر چیز سوراخ سوراخ را گویند عموماً»<sup>۲۳</sup> و در فرهنگ فارسی (معین) این واژه چنین آمده است:

پرویزن: parvīzan = پرویز = پرین = پرین = پروزن، آلتی است که بدان بیختنی ها چون شکر و آرد و امثال آن را بیزند، پر وزن، آرد بیز، گرمه بیز، گرمه ویز، تنک ویز، ماشوب، پالونه، پالوانه، الک، غربال، ترشی پالا، سماق پالا، مسحل، هلهال.<sup>۲۴</sup>

این واژه از سه جزء ۱- پیشوند اوستایی pairi -۲ ریشه vēc (این ریشه در سانسکریت vēc- در واژه های vinákti ، vivēkti<sup>۲۵</sup> و -۳ پسوند نام ساز an - ساخته گردیده است.

### ۲۰۷- روزن - روزنه

روزن، «روزنه به فتح اول و ثالث و نون و سکون ثانی، معروف است که مطلق سوراخ و منفذ باشد»<sup>۲۶</sup> معین در حاشیه' برهان قاطع آورده است: «روزن به فتح اول و سوم، اوستا raocana- (پنجره) پهلوی rōcan هندی باستان raocana- (فقط به معنی روشنایی)<sup>۲۷</sup> این واژه از ریشه' اوستایی raoc raok و raoc در raocaya- و raocayai گرفته شده و در سانسکریت در واژه' racayati و rocate<sup>۲۸</sup> دیده می شود. واژه های: روز، روشن، فروغ، افروختن، افروز و... در فارسی همه ازین ریشه اند و با این تفصیل کلاً واژه' روزن ساخته شده از بن مضارع rōc پهلوی یا raocā- اوستایی به اضافه پسوند نام ساز an - و به معنی جایی است که از آن روشنایی داخل می شود.

### ۲۰۸- نهنبین

نهنبین «به ضم اول و فتح ثانی بر وزن شفتن، و در جای دیگر به فتح اول و ضم ثانی و در جای دیگر<sup>۲۹</sup> به کسر اول و فتح ثانی ... به معنی نهنبان است که سر پوش دیگ و طبق و سر پوش

تنور باشد.<sup>۳۰</sup> معین در زیر نویس مربوط به این واژه در برهان قاطع آورده است: نهنبن « نهنبن » سر دپگ و کوزه ها و تنور بود. کسای [ مروزی ] گفت:

بگشای راز عشق و نهفته مدار عشق

از می چه فایده که به زیر نهنبن است<sup>۳۱</sup>

و سپس چنین افزوده است: قس: نهنیدن « کذلک يطبع الله علی قلوب الذین لایعلمون . همچنانکه نهنبنی نهاد بر دل‌های آن کافران تا در نیافتند پیغام‌های خدایا، نهنبنی نهاد بر دل‌های کسانی که ایشان ندانند دلیل‌های یگانگی خدایا. »<sup>۳۲</sup> و دیگر از طرز ساخت آن سخنی نگفته است. این واژه نیز ساخته شده است از پیشوند ni- به اضافه 'ریشه' اوستایی gōp، سانسکریت -gōp و مصدر پهلوی آن (از همین ریشه) nihuftan<sup>۳۳</sup>. ماده مضارع آن در پهلوی nihunb فارسی، نهنب. امروز در زبان فارسی کاربرد ندارد، اما نهفت (ماضی) و نهفتن (مصدر) مورد استفاده است. و به جای ماده مضارع نهنب، در زبان فارسی امروز از ترکیب نهان کن استفاده می شود (نهان هیچ ارتباطی از نظر ریشه شناسی و ساخت با نهنب ندارد و از سانسکریت -nidāna\* گرفته شده است که آن نیز خود از پیشوند ni- به اضافه 'ریشه' dhā- می باشد).

که با توجه به آنچه در بالا آمد واژه 'نهنب' نیز از پیشوند ni- به اضافه 'ریشه' gōp و به اضافه پسوند نام ساز an- ساخته شده است.

## ۲۰۹- میهن

میهن: « باهای هوز بر وزن دیدن، به معنی جای آرام و بنگاه و خان و مان و زاد و بوم . . . »<sup>۳۴</sup> است. این واژه در اوستایی -maē ana از ریشه maē به معنی: مانند. پهلوی: mēhan و فارسی نو mīhan می باشد.<sup>۳۵</sup>

## ۲۰۱۰- انجمن

انجمن: (۱- گروه مردم، جمعیت . . . ۲- سپاه و لشکر . . . ۳- جایی که جمعی برای مشورت یا هدف دگری گرد هم آیند . . . )<sup>۳۶</sup> و « به ضم ثالث و فتح میم و سکون نون، مجلس و مجمع را گویند، به معنی گروه و فوج و مردمان هم آمده است. »<sup>۳۷</sup> این واژه در پهلوی

hanjaman، اوستایی -hanjamana (که مرکب است از پیشوند han که گونه ای دیگر است از ham- به اضافه ریشه فعلی gam به معنی آمدن) و در سانسکریت -sangamana به معنی محل گردآمدن،<sup>۳۸</sup> است.

### ۳- نتیجه گیری

در ده واژه ای که برای نمونه در بالا آورده شد، همگی از ریشه فعلی (ماده مضارع) با افزایش پسوند an- ساخته شده اند. این پسوند امروزه دو نوع اسم می سازد: الف - اسم مکان: روزن، انجمن، چمن، و... ب - اسم آلت: هارون، بریزن، سوزن و... پسوند فوق تنها یک نمونه از تعداد بسیار زیاد پسوندهایی است که در دوران های گذشته در ساخت واژگان زبان فارسی نقش عمده ای داشته اند.

به همین گونه پیشوندهای زیادی نیز مانند: «ان» در انبار، انباز، انجمن و... «هو» و «خو» در هژیر و خجیر، هومن و هومان و... و دهها پیشوند دیگر در زبان فارسی وجود داشته اند که اکنون با این ها و ریشه ها جوش خورده اند و امروزه جزو لایتجزای واژه محسوب می شوند. پر واضح است که فراهم آوردن فرهنگ ریشه شناسی زبان فارسی، که تهیه آن از ضروریات است، و همچنین آگاهی به طبیعت زبان فارسی و تحول آن از روزگاران گذشته تاکنون، بدون شناخت و آگاهی تاریخی به زبان فارسی - از نوع آنچه در بالا آمد- امکان پذیر نیست. نیز روشن است که ازین آگاهیها می توان در واژه سازی و ترکیبات و اصطلاحات جدید علمی و فنی و ادبی، در راستای برنامه ریزی زبان و غنای واژگان بهره کافی گرفت. انتظار است که محققان، زبانشناسان، ادبا، دانشجویان و نهادهای ذیصلاح چون فرهنگستان زبان به این امر مهم عنایت کافی مبذول دارند.



## منابع و یادداشتها

۲۰۱. احمد گیوی، حسن انوری، *دستور زبان فارسی*، ج ۳، تهران، انتشارات فاطمی (چاپ هشتم) ۱۳۷۰، ص ۹۶.
۳. همان ص ۷۹
۴. همان ص ۸۱
۵. محمدحسین بن خلف تبریزی، *برهان قاطع*، به تصحیح دکتر محمد معین، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۲ (۵ جلد)
6. Geiger, W. Lh. Und Ernest kuhn, *Grundriss der Iranischen Philologie*, Strassburg 1896. p. 71.
۷. همان
۸. *برهان قاطع* (مرجع شماره ۵ بالا)
۹. معین، دکتر محمد، *فرهنگ فارسی*، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۰.
۱۰. حافظ، مولانا شمس الدین، *دیوان هزلیات*، بکوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران، صفی عیاش ۱۳۷۱ ص ۲۵۸
۱۱. مولوی، جلال الدین، *مثنوی*، با تصحیح نیکلسون ج ۵، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۰.
۱۲. *فرهنگ فارسی*
۱۳. بنیاد فرهنگ ایران، شعبه تألیف فرهنگهای فارسی، *فرهنگ تاریخی زبان فارسی*، بخش اول، تهران ۱۳۵۷.
۱۴. *حدودالعالم*، ص ۱۰۹ س ۳ به نقل از مرجع بالا.
۱۵. میرجمال الدین حسین بن فخرالدین حسن اینجو شیرازی، *فرهنگ جهانگیری*، تصحیح دکتر رحیم عینی، (۳ مجلد)، مشهد، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۵۱.
۱۶. *فرهنگ فارسی*
۱۷. موسوی، سیدحسن، *گوشه هایی از فرهنگ و آداب مردم کوهمره و نودان*، شیراز، انتشارات نوید، ۱۳۷۰، ص ۱۷۴ ص ۱۳

۱۸. فرهنگ فارسی

19. Christian Bartholomae, *Alt Iransches Worterbuch*, Berlin, 1961, p. 1781

۲۰. همان

۲۱. فرهنگ فارسی

۲۲. برهان قاطع ج ۲ ص ۱۱۸۷

۲۳. همان

۲۴. فرهنگ فارسی

25. Horn, Paul. *Grundriss Der Neupersischen Etymologie*, New York, 1974, p. 57. No. 249.

۲۶. برهان قاطع

۲۷. همان

28. Ch. Bartholomae pp. 1490-1491

۲۹. مؤید الفضلا به نقل از فرهنگ فارسی

۳۰. فرهنگ فارسی، معین

۳۱. برهان قاطع ج ۴ ص ۲۲۱۸

۳۲. تفسیر کمبریج ورق ۱۳۷، b، ۱، ۱۷، سوره xxxl آیه ۹۵ به نقل از برهان قاطع ج ۴ ص

۲۲۱۸

33. Horn. p. p 236, No. 1059

۳۴. برهان قاطع

۳۵. تک مأخذ شماره ۱۹ (بالا) ص ۱۱۰۵ و نیز مأخذ شماره ۲۵ ص ۲۲۷ شماره ۱۰۱۲.

۳۶. فرهنگ تاریخی زبان فارسی

۳۷. برهان قاطع

38. Ch. Bartholomae pp. 1770-1777